

بهشت در کویر

نوشته عبدی کلانتری

بیش از سی سال پیش ، آخرین پادشاه ایران محمدرضا پهلوی خواب آن را می دید که با پول بادآورده نفت ، تکنولوژی هسته ای ، و زرادخانه ای تا دندان مسلح، ایران را به یکی از پیشرفته ترین پنج کشور جهان تبدیل کند. طرح توسعه جزیره کیش می توانست آغازگر ورود به میدان مغناطیسی سرمایه مالی جهانی و مناطق آزاد تجاری آن شود. در تمام سالهای بلندپروازی شاهانه ، لفظ تحقیر آمیز و قدیمی «عرب سوسمارخور» وجه تمایز «نژاد برتر آریایی» از همسایگان به ظاهر بدوی و بادیه نشین و شیوخ شترسوار بود. پادشاه آریایی به تدریج دست درازی خود را به تعدادی از جزیره های عرب نشین خلیج فارس آغاز کرده بود.

اما رویای شاهانه با ضرب تودهنی اسلام مستضعفان به کابوسی بدل شد که شاه و خاندانش را آواره کرد و به تبعید فرستاد. رویای او ، خوابی همیشگی شد اما همان «سوسمارخواران» و «شترسواران» خلیج ، رویای او را از آن خود کردند و در شیخ نشین های شان برنامه های توسعه ای به مراتب جاه طلبانه تر به اجرا گذاشتند. یکی از این شیخ نشین ها، دولت - شهر دویی ، اکنون کعبه آمال همان قشر تازه به دوران رسیده ای است که می بایست زمانی پایه طبقاتی و حامی سیاسی نظام شاهی باشد.

واقعیت همچون رویا

دویی با مساحتی کمتر از چهارهزار کیلومتر مربع ، از لحاظ توسعه اقتصادی سریع ترین شهر دنیا به شمار می رود. نرخ رشد آن در دو سه سال گذشته به طور متوسط حدود پانزده درصد بوده است. منطقه ای که تا سی چهل سال پیش به دهکده خواب زده ماهی گیران می مانست اکنون پایتخت تجاری، مالی ، و توریستی خاورمیانه شده است؛ پایتختی که پروژه های ساختمانی آن ، جهان را به حیرت آورده است. ابعاد غول آسای این پروژه ها را تنها می توان از آسمان ، به هنگام نزدیک شدن هواپیما به فرودگاه «جبل علی» ، به خوبی نظاره کرد.

در نزدیکی ساحل ، مجمع الجزیره ای مصنوعی به نام «جمیره» (یا «جمیرا»)، به شکل نخلی که شاخه های قرینه آن به صورت هلال های موازی به اطراف گسترده و دور آن را نوار نیمدایره ای دیگری احاطه کرده ، نخستین منظره شگفت این شهر را به چشم می کشد. جزایر کوچک و هلالی شکل جمیره، دربرگیرنده ساختمانهای بلند ، بیش از هزار واحد مسکونی ، ویلاها و آپارتمانهای لوکس ، سی و دو هتل، رستوران های بی شمار ، و پلاژهای شنا و استراحت کنار دریا است. گفته می شود جمیره گنجایش هفتاد هزار نفر را دارد. شرکت ساختمانی «نخیل» که پروژه جمیره را تمام کرده ، دو مجمع الجزیره دیگر را هم قرار است بسازد.

«برج دویی» که آسمانخراشی است دو برابر بلندتر از ساختمان امپایر استیت در نیویورک (۲۳۰۰ پا) ، و بنای هشتصد میلیون دلاری آن سال آینده به پایان می رسد، بلندترین ساختمان جهان است. هزار دستگاه آپارتمان سوپردولوکس داخل آن طی دو شب به خریداران برگزیده ای که از قبل دعوت شده بودند فروخته شد.

پروژه «دویی لند» — بر اساسی الگوی «دیزنی لند» — قرار است بزرگ ترین پارک تفریحی جهان باشد که بزرگترین دایناسورها و حیوانات ماقبل تاریخی را همچون تخیل افسارگسیخته ستیون اسپیلبرگ به واقعیت مبدل می کند. در پروژه ای دیگر که الگوی آن شهرک قمارخانه ای «لاس وگاس» است، برج ایفل که ارتفاع آن از خود برج ایفل در پاریس هم بلند تر است در کنار باغهای معلق بابل ، اهرام مصر ، و سایر عجایب جهان با مقیاس های غول آسا ، سر به آسمان خواهند کشید. هتل های زیر دریایی دویی همچون شهرک های زیردریایی افسانه های علمی - تخیلی به نظر خواهند آمد. دویی می خواهد تا سه سال دیگر ، جمعیت توریستی سالانه اش را به پانزده میلیون برساند که سه برابر بازدیدکنندگان سالانه نیویورک است.

حاکمان دویی مدعی اند تا چند سال دیگر تمام درآمد این کشور از منابع غیرنفتی نظیر توریسم و تجارت آزاد به دست خواهد آمد. هم اکنون سهم نفت در درآمد سالانه (GDP) پایین آمده و به حدود شش درصد رسیده است.

از برده داری قدیم تا برده داری نو

همه این پروژه های ساختمانی توسط دهها هزار کارگر وارداتی که به آنها «کارگر مهمان» می گویند، در گرمای روزانه صد تا صد و بیست درجه فارنهایت، با سرعت به جلو برده می شوند. حفاری، انتقال خاک، و حرکت جرثقیل ها و بولدوزرها، روز و شب، لحظه ای متوقف نمی شود.

نظام برده داری در دوبی به طور رسمی در سال ۱۹۶۳ با اصرار بریتانیا، صاحب پیشین دوبی، ملغا شد. یک سال پیش از آن نیز، پادشاهی عربستان با فشار کابینه جان اف کندی، به تجارت برده پایان دارد و طی مراسمی به ده هزار نفر از سی هزار برده این کشور به طور رسمی اعطای آزادی شد. سرزمین های عرب حوزه خلیج فارس از آخرین مناطق دنیا بودند که برده داری رسمی را سرانجام ملغا کردند.

امروزه کارگران «مهمان» از میان فقیرترین اقشار کشورهای چون پاکستان، هند، و کشورهای جنوب شرقی آسیا، توسط سازمانهای واردکننده نیروی کار، به دوبی آورده می شوند. در بدو ورود، پاسپورت و مدارک آنها ضبط می شود تا دوره کار آنها سپری شود. در بهار سال گذشته هزاران کارگر ساختمانی، به نشانه اعتراض به عدم پرداخت دستمزد، بلوار شیخ زاید (خیابان اصلی شهر) رامسدود کردند. حقوق هر کدام از این کارگران حدود ۴۷ دلار در هفته بود.

در دوبی تشکیل اتحادیه کارگری ممنوع است. نود و نه درصد نیروی کار در بخش خصوصی مقام شهروند ندارد و به سادگی قابل اخراج است. حاکمیت دوبی قوانین «سازمان بین المللی کار» و مصوبه های «قرار داد کارگران مهاجر» را به رسمیت نمی شناسد. سازمان دیده بان حقوق بشر در سال ۲۰۰۳ امارات متحده عربی را متهم کرد که رونق خود را از قبل «کار اجباری» تأمین کرده است. روزنامه های داخلی اجازه ندارند از مشکلات کارگران وارداتی، شرایط کاری آنها و همچنین از شرایط کاری کارگران روسپی گزارشی داشته باشند. کارگران آسیایی اجازه ندارند به زمین های بازی گلف و رستورانهای مخصوص یا بعضی از مراکز خرید (شاپین مال) قدم بگذارند.

کارگران ساختمانی در بخش خصوصی در مناطق خاصی نگهداری می شوند و انتقال آنها به محل کار توسط اتوبوس های شرکت های ساختمانی انجام می گیرد. در اردوگاههای کار حاشیه شهر، در هراتاق شش، هشت، و گاه دوازده کارگر، اسکان داده شده اند. تسهیلات خنک کننده، تهویه مطبوع، توالی بهداشتی، و آب آشامیدنی در این مکانها وضع بدی دارند. طبق گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر، در

سال ۲۰۰۴، در امارات متحد عربی، تعداد ۸۸۰ (هشتصد و هشتاد) کارگر ساختمانی در اثر سانحه سرکار، جان شان را از دست دادند. نظارت و کنترل شدید پلیسی بر محیط کار حکمفرما است.

در ماه مارس ۲۰۰۶، در محل آسمانخراش «برج دویی» حدود دوهزار و پانصد کارگر که با مأموران امنیتی محل درگیر شده بودند، دست به شورش زدند و دفاتر کمپانی، دستگاههای کامپیوتر و اتوموبیل های آن را به آتش کشیدند. اکثر این کارگران مسلمانان فقیر هندی بودند.

میراث خواران استعمار

در هرم طبقاتی جامعه دویی، بالای هرم را خاندان آل مکتوم تشکیل می دهد که صاحب دویی است. پس از آنها در سطح پایین تر، پانزده درصد از جمعیت دویی را ساکنان عرب زبان اصلی تشکیل می دهند. نَسَب بعضی از اینان به ایرانیان عرب زبانی می رسد که از سالها و دهه های گذشته از جنوب ایران به دویی مهاجرت کرده اند. این پانزده درصد قشر ممتاز دویی را تشکیل می دهند که در ازای سرسپردگی به خاندان آل مکتوم، از امکانات آموزش رایگان، مسکن ارزان، و مشاغل بالای دولتی بهره می گیرند.

قشر زیرتر را انگلیسیانی به تعداد صد هزار نفر تشکیل می دهند که از زمان استعمار بریتانیا مایملک خود را نگهداشته و دویی را محل اقامت شان کرده اند. پس از این گروه، مدیران و کارکنان متخصص در مقامات بالای شرکت های خصوصی و دولتی، بانکها و مراکز مالی را داریم که اهلیت آنها اروپایی، لبنانی، ایرانی، و هندی است. آنها در خانه های مرفه با امکانات کامل تهویه مطبوع و دوماه تعطیلی تابستانی در خارج، بخش پایینی برگزیدگان مرفه دویی را تشکیل می دهند.

همانند هرکشور مستعمره سابق که اکنون توسط حاکمان بومی به شیوه نواستعماری اداره می شود، میلیونرهای سابق کشور متروپول (در اینجا بریتانیا) از صاحبان مهم مستغلات در دویی هستند. آنها با خرید جزیره های خصوصی و طبقات بزرگ هتل های لوکس، نوستالژی عصر استعمار را دوباره زندگی می کنند.

توده مردم را کارگران پیمانی اهل جنوب شرقی آسیا تشکیل می دهند. از مسلمانان پاکستانی و هندی در کارهای ساختمانی گرفته تا خدمتکاران خانگی زن از فیلیپین و سری لانکا. این خیل عظیم کارگران مزدوری، نه شهروند محسوب می شوند و نه از حقوق اجتماعی بهره ای دارند.

دوبی از جهتی دیگر نیز میراث خوار استعمار است: از لحاظ سیاسی و نظامی. درست به همان شیوه جنگ سرد در نیمه دوم قرن بیستم که فعالیت های ضد کمونیستی در مستعمرات سابق آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به طور مخفیانه سازمان داده می شد، دوبی هم امروزه یکی از پایگاههای فعالیت های اطلاعاتی و امنیتی است. دوبی یکی از کانون های جاسوسی آمریکا علیه ایران است. این در حالی است که بخش هایی از خانواده آل مکتوم با رادیکال های اسلامگرای سلفی و وهابی روابط پنهانی و پیوندهای مالی دارند. اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و حضور آن در افغانستان نیز در دوبی رفت و آمد پر درآمدی را باعث شده است، از جمله ورود و خروج دائمی کارکنان شرکت هایی نظیر «هالی برتن» (یکی از پیمانکاران اصلی قراردادهای نفتی و صنعتی در عراق)، سربازان مزدور خصوصی که در استخدام شرکت های خصوصی پیمانکار نظامی هستند و با پنتاگون قراردادهای میلیارد دلاری می بندند، و همینطور ارتشیان آمریکایی که پیش یا پس از اعزام به کابل و بغداد، دورانی را در دوبی به استراحت و تفریح می پردازند.

ایرانی ها

مایک دیویس نویسنده آمریکایی در تحقیق کوتاه خود از دوبی می نویسد: پس از انقلاب ۱۹۷۹ در ایران، دوبی تبدیل شد به «میامی» خلیج فارس. منظور این نویسنده آن است که درست همانند ایالت جنوبی فلوریدا در آمریکا که پس از انقلاب کوبا پایگاهی شد برای سرمایه داران، تبعیدیان، ضدانقلابیان و گانگسترهای کوبایی، دوبی هم مکان امنی برای همین نوع فعالیت ها فراهم کرد. دوبی طی دو دهه اخیر جمعیت بزرگی از ایرانیان را در خود گرفته که به قاچاق طلا، دخانیات بدون تعرفه و مشروبات الکلی رو آورده اند.

در سالهای اخیر، زیر نظارت اغماض آمیز حکومت ایران، تعداد زیادی از مالداران و آقازاده های ایرانی، دوبی را همانند هنگ کنگ یا میامی، تبدیل به پایگاه تجارت آزاد و مرکز زندگی «دو - وطنه» کرده اند. منظور از زندگی «دو- وطنه» آن است که مرکز زندگی و خانواده و خویشان و ریشه های اصلی فرهنگی در کشور مادر است اما تمام امکانات کسب و کار، مشاغل تخصصی، یا تفریحات و سرگرمی ها در وطن دوم.

تخمین زده می شود که جماعت دو- وطنی ایرانی چیزی در حدود سی درصد از مستغلات دوبی را مالک است. بخش هایی از دوبی اکنون بی شباهت به بخش های ایرانی لوس آنجلس نیست.

حباب های سرمایه مالی

هرکجا که سرمایه مالی (فاینانس کاپیتال) مکان ایده آلی برای اقامت موقت پیدا می کند، چهره شهرها را هم دگرگون می کند. در شانگهای یا سائوپولو، آسمان خراش ها و حلبی آبادها به طور تصاعدی از زمین سربرمی کشند. ساختارهای سنتی شهری به سرعت از میان می روند تا رشد عمودی شهر سرعت بگیرد. سیاست های رفاه دولتی و چترهای حمایتی برای اقشار محروم به کنار رانده می شوند. بنا به گفته یک بروشور تبلیغاتی بیست صفحه ای که ضمیمه نیویورک تایمز منتشر شد، دویی همچون یک شرکت خصوصی اداره می شود که مدیریت اجرایی آن (CEO) به عهده شیخ محمدبن رشید آل مکتوم است. دویی رویای خالص «فاینانس کاپیتال» است که همواره آرزو دارد سراسر جامعه، بدون هیچ نظارت یا کنترل دولتی، همچون یک شرکت خصوصی بچرخد. دویی می خواهد یک وال ستريت یا یک مرکز تجارت جهانی باشد اما در مقیاسی عظیم. آیا این مدل توسعه اقتصادی، در گردش سرمایه، قابلیت رشد خود را حفظ خواهد کرد یا اینکه دیر یا زود، بحران ادواری ای که سراغ سرمایه مالی در بازار بورس وال ستريت می رود، این حباب را هم خواهد ترکاند؟

پاسخ هرچه باشد، برای ایرانیان، این شیخ نشین کوچک، اکنون رنگ و بویی از همان رویای شاهانه سی سال پیش را دارد که جوان و پیر، می خواهند به کسب و کار، تفریح و سرگرمی، خرید و مصرف پردازند، فارغ از تروریسمی که این «منکرات» را در وطن شان نهی می کند.

منابع و لینک های مربوط:

اسلایدها

http://www.newyorker.com/online/multimedia/051017_parkerdubai

تصاویر کویت

<http://www.pbbase.com/bmcmorrow/dubaiprojects>

اردوان روزبه، جایی که آرزوها جامه عمل می پوشند، رادیو زمانه

http://www.radiozamaneh.org/special/2007/03/post_177.html

اردوان روزبه، حیاط خلوتی شلوغ تر از خانه، رادیو زمانه

http://www.radiozamaneh.org/special/2007/03/post_178.html

مهدی جامی، دویی، هنگ کنگ نزدیک، وبلاگ سیستان

http://sibestaan.malakut.org/archives/2007/02/post_579.shtml

نیک توشیز ، نهایتی نیست مگر دویی ، ماهنامه «ونیتی فر» ، ژوئن ۲۰۰۶

Nick Tosches, Dubai's the Limit, Vanity Fair, June 2006

مایک دیویس ، ترس و پول در دویی ، نیولفت ریویو شماره ۴۱

Mike Davis, Fear and Money in Dubai, New Left Review 41, Sep-Oct 2006

ضمیمه تبلیغاتی نیویورک تایمز در بیست صفحه. ۲۴ دسامبر ۲۰۰۶

Dubai, A Special Advertising Supplement, The New York Times Magazine, December 24, 2006

گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر از سوانح کاری و مرگ کارگران در امارات

<http://hrw.org/reports/2006/uae1106/5.htm>

+++

پیوست:

لاس و گاس خاورمیانه ای – بدون قمارخانه!

نوشته عبدی کلانتری

در تدارک سفر غیرمنتظره ای از نیویورک به دویی ، مثل هر مواجهه تازه با یک پدیده فرهنگی که قرار است در آینده نزدیک تجربه اش کنم ، سعی کرده بودم حتالمقدور همه اطلاعات قبلی را از خودم دریغ کنم. مثل یک فیلم یا تئاتر جدید ، کنسرت زنده صفحه ای که به تازگی در آمده ، یک رمان تازه – هیچ چیز درباره اش نباید بخوانم تا آنکه تجربه به پایان برسد. با ساده لوحی خیال می کنم دارم به یک «کشور عربی» می روم. می دانم که قرار است چند آسمانخراش غریب - عجیب بینم و محل اقامت ام ، هتل کراون پلازا ، نسخه همان چیزی است که در هر شهر آمریکایی وجود دارد. اما در مجموع ، تصاویر گنگی از رمانهای نجیب محفوظ (تریلوژی قاهره) ، معماری الجزیره در فیلم معروف جیلوپونته کوروو، بی شمار فیلم های قدیمی هالیوودی که در «شمال آفریقا» می گذرند ، سوک ها و بازارچه های مراکش و سودان و کلیشه های دیگر ، حتا صحنه هایی از معماری دزفول در شاهکار جلال مقدم («فرار از تله») ، در هم و برهم در ذهنم است. کوچه های پیچ در پیچ، بازارچه ها و مسجدها و مناره ها، نخلستان ، مردان

ماکسی ژویی با نعلین ، موجودات اروتیک مقنعه پوش با سیاه ترین چشمهای راز آمیز! قلیان و تریاک و جای غلیظ پشت پرده ها و پستوها. رمانتی سیسم اورین تالیستی همراه با کمی خودفریبی.

فرودگاه دویی با ترمینالهای جان اف کندی یا لوگان یا فرودگاه لوس آنجلس تفاوتی ندارد. این مرا متعجب نمی کند. فرودگاههای بین المللی همه مثل هم اند. من از پرسه زدن در راهروهای پیچ در پیش ، «بار» ها ، کافه های کوچک ، فروشگاههای مشروبات و سیگار و روزنامه و لباس و عطر و سوغاتی لذت می برم. ولی چه کسی انتظار دارد یک شهر، به تمامی ، «ادامه فرودگاه باشد»؟! بعدها درمی یابم که این توصیفی است از «شهر نوعی» (جنریک سیتی) به قلم رم کولهااس در مقاله ای کلاسیک به همین نام. این آرشیکت و نظریه پرداز پسامدرن می پرسد: «آیا شهر معاصر همانند فرودگاه معاصر است؟»

پس از بیرون آمدن از فضای خنک فرودگاه ، شرجی و حرارت بالای صد درجه ، مرا بلافاصله به بندرعباس سی سال پیش می برد. با ولع و اشتیاق هوا را می چشم و در ریه ها ننگه می دارم. هشت روز بعد که از همین راه برمی گردم ، متوجه می شوم همین چند دقیقه اول ، بهترین لحظات و بهترین خاطره تمام سفرم بود. از آن پس همه چیز «جنریک» (نوعی ، مکرر ، تپیک) است، انگار که هرگز از آمریکا خارج نشده باشم. در تاکسی ، راننده هندی به زبان انگلیسی حرف می زند و موسیقی پاپ آمریکایی پخش می شود. هربار که سوار تاکسی شوید همین است. در هتل همه انگلیسی حرف می زنند و موسیقی پاپ آمریکایی پخش می شود. در شاپین مال ها همینطور. در سوپرمارکت های کوچک بلوار شیخ زاید همه انگلیسی حرف می زنند و موسیقی پاپ آمریکایی پخش می شود و خوردنی ها همه «جنریک» است. تمام راسته بلوار را بانکها و شرکت های معروف آمریکایی گرفته اند. شما در «سابریایی» نوعی آمریکایی هستید ، با اسامی آشنا («برند نیم»). هوای حواشی هیوستون را دارید و ترافیک لوس آنجلس را! زندگی شبانه (از جمله در طبقه زیرین کراون پلازا) ، مثل همان بارها و کلوب های هر شهر آمریکایی است (به جز نیویورک و سان فرانسیسکو که هر گوشه شان یگانه است و هویتی و فضایی خاص دارد).

برای کسی که یکی از بزرگ ترین لذت های زندگی اش خیابان گردی نیویورکی و پرسه در کتابفروشی ها و گالری ها و مراکز فرهنگی است ، در دویی احساس خفگی و زندانی شدن از همان روز دوم به سراغ آدم می آید. از چند نفر سراغ کتابفروشی ها و «مراکز فرهنگی» شهر را می گیرم و به زودی حالی ام می شود چه کار احمقانه ای کرده ام. من به جایی آمده ام که مدل توسعه شهری اش «لاس و گاس» و «پارک جوراسیک» است. اگر شانس بیاورم ، مرغوب ترین جنسی که نصیب ام خواهد شد ، نه یک کلوب

کوچک جاز ، بلکه شاید کنسرتی از تام جونز ، انگلبرت ، یا التون جان باشد. اما گویا برای آن هم هنوز زود است: مولن روژ و فولی برژ ه هنوز به دویی نرسیده اند. بعدها می خوانم قرار است یک «موزه لوور» کامل را ، یک جا ، به دویی وارد کنند! تصور اینکه شیخ محمد بن رشید آل مکتوم ، که عمده فراغت اش را با شترهایش می گذرانند — و مجله ای عکس شترهای سلطنتی را در حال شنا در زیباترین استخرهای سرپوشیده با مربی های حرفه ای چاپ زده بود — بله، تصور اینکه شیخ بخواهد ساعتی را با رامبراند یا سزان بگذراند کمی دشوار است. شک ندارم به زودی نسخه های محلی متروپالیتن و «موما» (موزه هنرهای مدرن) ی نیویورک را هم به دویی وارد خواهند کرد. پرسش آن است که توریست های تپیک جایی مثل دویی ، ترجیح می دهند وقت شان را در کتابفروشی و موزه هنرهای مدرن بگذرانند یا در «دویی لند» که همان دیزنی لند است به توان صد؟ فرهنگ ، بدون شهروند با فرهنگ، مثل تندیس «هنری مور» یا تابلوی جکسون پالاک است در سالن پذیرایی حاج آقای تسبیح چرخان که روی مبل لویی چهاردهم نشسته. بار آخری که «موما» ی نیویورک نمایشگاه آثار پیکاسو را گذاشت ، شش میلیون نفر بازدید کننده داشت. ماتیس و پيسارو در همین حدود.

دویی یک «شاپین مال» عظیم است که توسط کار بردگی نوین ساخته شده (درباره سیستم برده داری در دویی به برنامه رادیویی نیلگون گوش کنید). بافت شهری آن همان است که رم کولهاس ده سال پیش توصیف کرده: عظیم ولی مصنوعی ، با قطعات تازه ساخت که می توانند جایگزین شوند، مثل یک استودیوی هالیوودی که هر گوشه اش می تواند از این هفته به آن هفته «هویت» تازه ای داشته باشد. خیابان مرده است. محله «تاریخ» ندارد. (کارگزاران شیخ قول داده اند ساختمان «دویی قدیم» به زودی به پایان می رسد!!) تنها فعالیت مهم و هدف دار خرید است. چون شهر نوعی (جنریک) به طور عمده آسیایی است (نوساخته، تازه به دوران آمده، مدرن یا پسامدرن) ، بنابراین همه جای آن توسط دستگاه تهویه مطبوع — هوای مصنوعی — مجهز شده است. «فضای شهری» به طور فزاینده از تالارهای عظیم سرپوشیده (آتریوم) تشکیل می شود. سکونت دائمی و اقامت توریستی تفاوت بارزی ندارند. دویی ، تمام زیبایی و تشفی فرهنگی یک متروپولیس مثل نیویورک را به سرعت تبدیل می کند به احساس مرمی از کسالت و یکنواختی. دست کم این احساس کسی بود که هنوز ، پس از دو سه دهه ، از گام زدن در گرینیچ ویلج ، لیتل ایتالی ، خیابان پنجم ، برادوی، سوهو، چائیناتاون ، یا تراپیکا خسته نمی شود. // عبدی کلانتری